

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

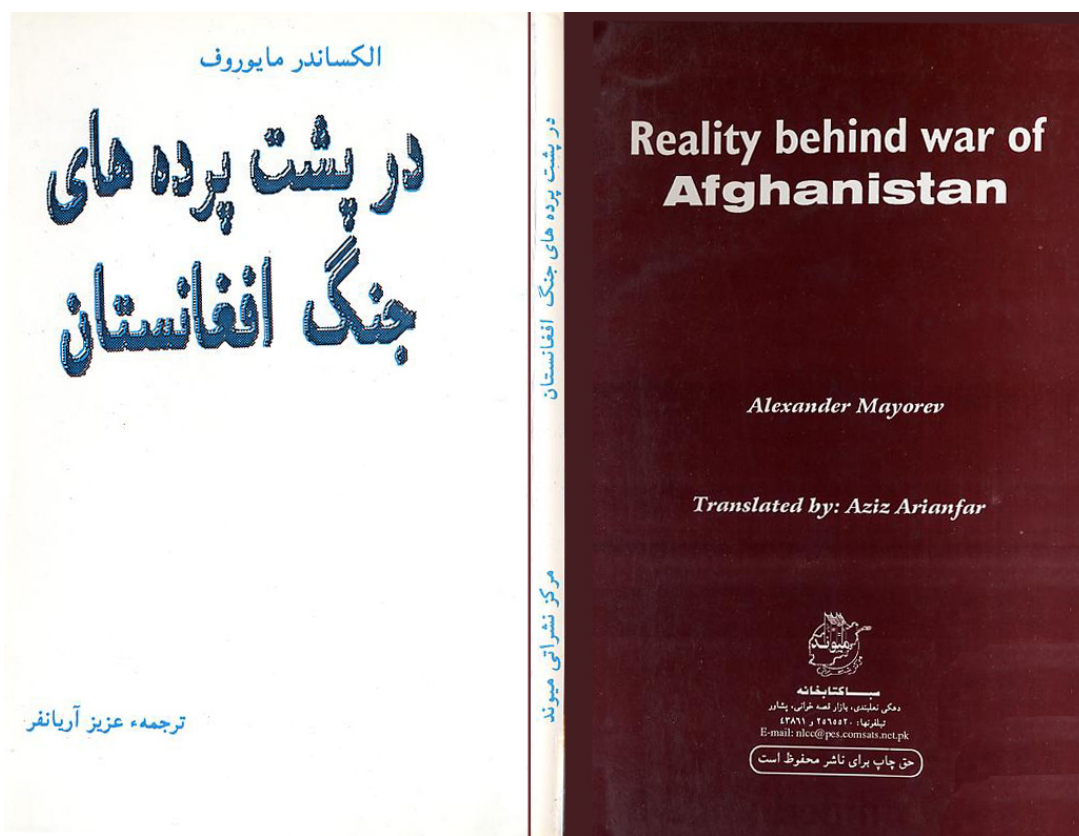
تاریخی

فرستنده: شکر الله شیون

یادداشت:

متن حاضر را از نظر گزینش، خود در مورد زمامداران به اصطلاح حزب دموکراتیک خلق افغانستان قضاوت نمایند.

پورتال AA-AA



پرده سیزدهم

مقارن با میانه های فوریه ۱۹۸۱ رژیم قیودگشت و گذار و منع آمد و شد شبانه را در همه مراکز استانهای کشور شدت بخشیدیم، کمینگاههایی بر سر راههای «کاروانپیما» برپا کردیم و پاسداری و پاسبانی از راهها و اسکورت (همراهی) ستونهای کامیونهای باری و خودروهایی را که از شوروی می آمدند بیشتر ساختیم. یگانهای رزمی ارتش افغانستان و سپاهیان شوروی برای نگرهبانی بهتر از همه ادارات و ارگانهای حزبی و اجتماعی گمارده شدند. پروپاگند رسمی که به نکوهش دهشت افگنی و ویرانگری میپرداخت، به سود ما کار میکرد. روشن است که ما توجه اصلی خود را به اقدامات رزمی مطابق برنامه ژانویه، فوریه میذول میداشتیم. همه اینها یکجا امکان میداد تأثیر ناشی از اقدامات دهشت افگنی مجاهدان را به کمترین حد کاهش داد.

چنین برآمد که ما دیگر میتوانستیم به برپایی حکومت در فرمانداریها و بخشداریهایی که از دشمن به زور جنگ گرفته بودیم، متمرکز گردیم. البته چیزهایی موفقانه انجام میشد، و تصمیم هایی گرفته میشد. مگر شور بختانه باور چندانی به پیروزی نداشتیم. سر و صدا و هنگامه یی که با برپا نمودن آن ببرک و هیأت همراهان او با طمطراق به تاریخ ۱۵ فوریه به مسکو برای اشتراک در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی پرواز کردند، به این باور نیافزود.

هیأت را با شکوهداری راستین خاور زمین بدرقه کردند.

در آستانه تدوین برنامه اقدامات رزمی برای بهار یعنی برای ماه‌های مارس - مه بودیم. (این بار به جای برنامه‌ریزی برای دوماه سودمند پنداشتیم برای سه ماه برنامه‌ریزی کنیم. هدف کماکان همان بود، دستیابی به پیروزی کامل و برپایی حاکمیت در سراسر کشور).

روی این برنامه دو هفته آرگار دو ستاد کار میکرد، ستاد فرماندهی نظامی ترکستان و ستاد مستشار ارشد نظامی در جمهوری دموکراتیک افغانستان. اطلاعاتی که ما به دست آورده و مانند همیشه آنرا با ساموئلکو و چرمیخ تجزیه و تحلیل و بررسی میکردیم؛ امکان میداد با نگاه و دید تازه‌تری بر رخدادهای روان با همه پیچیدگی آن بنگریم.

در اتحاد شوروی آماده‌گیری برای کنگره روان بود (اکنون حتی بیهوده است در این باره سخن گفت؛ زیرا کنون دیگر شنیدن «آماده‌گیری سراسری خلق برای کنگره حزبی» خنده آور است). این به معنای آن بود که البته اوضاع در افغانستان به بنیادی ترین گونه در کرملن از سوی ک.گ.ب. و وزارت خارجه تجزیه و تحلیل میگردد.

دلایل وزینتی در دست داشتیم بیاندیشیم که مقاومت سازمان یافته مجاهدان در هم شکسته است، سرکوب شده است و آنها در آینده نزدیک نمیتوانند دست به انجام اقدامات جدی بیازند. مگر نزدیک به ۶۰ - ۶۵ درصد روستاها، دهکده‌ها، فرمانداریها و بخشداریه‌ها یا زیر فرمان مستقیم کمیته‌های اسلامی بود یا مطابق دستور ملاها که از دشمنها پشتیبانی و به دستور آنها رفتار میکردند؛ اداره میگردد.

از سوی دیگر ۶۰ - ۷۰ اردوگاه آموزش و پرورش جنگاوران مجاهد در پاکستان و ۲۰ - ۲۵ مرکز دیگر در ایران با جدیت ایوژیسیون زیر زمینی را آماده میساخت.

با فرا رسیدن بهار سرازیری قبایل (نزدیک به ۱.۵ - ۲ میلیون کوچی) از پاکستان به افغانستان به پیمانه شایان توجهی اوضاع را در استانهای جنوبی کشور پیچیده میسازد.

گفته‌هایی ژنرال حسین خان، سرهنگ خلیل و سلیمان لایق درباره آنکه به دست آوردن پیروزی در افغانستان ناممکن است، از سرم دور

نمیشدند. من یک سپاهی هستم. مرا برای جنگ به افغانستان فرستاده بودند. مگر این کشور را تنها میتوان خرید!

با همکارانم هنوز این گفته‌ها را در میان نگذاشته بودم. ژنرال برونینکس درآمد. از سیمایش بر می‌آمد که چیزی ناگواری رخ داده بود.

- در حومه جلال آباد...

- چه رخ داده است؟

- تجاوز و تیرباران شاهدان.

- چه «هدیه‌یی» برای کنگره حزب!

ساموئلکو اجازه خواست به محل حادثه برود. موافقت کردم و خواهش نمودم با خود گل آقا و کسی هم از دادستانی را بگیرد.

چه کار نفرت انگیزی، چه خشونت ناروایی؟ چه شرمساری برای ارتش ما که به اینجا برای «انجام رسالت انترناسیونالیستی» آمده بود...

البته میتوانستم روی این ماجرا درنگ نکنم هرگاه پرده از سیمای اخلاقی برخی از رجال بلند پایه سیاسی بر نمی‌داشت.

ساموئلکو و برونینکس به دفتر در آمدند. ساموئلکو با رنگ پریده، خسته و سرگران مینمود:

- وحشتناک است. جلال آباد در جوش و خروش است: در هر آن آماده ترکیدن است.

برونینکس افزود:

- در دانشگاه کابل همایشهایی به راه افتاده است. دانشجویان خواهند آند تا جبهه سراسری آغاز گردد. در اکادمی علوم سوگواری اعلام شده است. سینماها بسته‌اند. منتفی نمیدانم...

حرفش را بریده، گفتم:

- دانستم. همه چیز روشن است...

ساعت ۲۱ / ۴۵ بود.

تا جایی که برایم روشن بود، چنین چیزی طی یک سال جنگ در افغانستان رخ نداده بود، و هرگاه این را در نظر بگیریم که از نگاه شریعت همچو «فنی» اصل مجاز نیست و گناه نابخشودنی است، میتوان به

۱۸۲ در پشت پرده‌های جنگ
عمق کثافت کاری بی برد که پای ما، پای ارتش چهلیم به آن کشانیده شده بود...

فشرده گزارش ساموئلکو اینگونه بود:
«چهاردهم فوریه نزدیکی های ساعت ۱۱ روزگروهی از سپاهیان گشتی گردان اکتشافی لشکر متشکل از ۱۱ نفر به فرماندهی ستوان یکم کد... در یکی از دهکده های حومه جلال آباد سرگرم گشتزنی بودند. فرمانده گروه تصمیم گرفت گوسفندی را به عنوان هدیه برای گردان برای کباب بربایند. هنگامی که «ک» و گروهش وارد باغچه یکی از روستاییان شدند و امیدوار بودند گوسفندی را به چنگ آورند، در خانه سه بانوی جوان را دیدند. دو مرد ریش سپید و شش - هفت کودک نزدیک شش - هفت ساله همراه با آنان بودند. یکی از درجه داران نتوانست جلو احساسات خود را بگیرد و متوجه شده که زنان جوان بسیار خوشرو اند، و بی اختیار فریاد زد:

- او! چه زنهای زیبایی!
سختان درجه دار به سان آذرخش در خرمن دیگران آتش افگند و آنگاه خود روی یکی از بانوان پرید و رو به دیگران گفت:

- بچه ها به پیش!
در برابر چشمان پیرمردان و کودکان سربازان انترناسیونالیست ما تا توانستند بر زنان ناخندند و «کامرانی» کردند. تجاوز دو ساعت را در بر گرفت. کودکان خود را به گوشه یی کشیده و داد و فریاد و گریه میکردند و به این سان میکوشیدند به گونه یی به مادران خود یاری برسانند. پیرمردان با ترس و لرز دعا میکردند و از خدا میخواستند بر آنان رحم کند و آنان را نجات بخشد.

پس از پایان «کار»، درجه دار فرمان داد:
- آتش!

... و خود پیش از همه بر زنی آتش گشود که از او کام گرفته بود. به سرعت همه را تیرباران کردند. (گلوی ساموئلکو را گرفته بود). سپس به دستور کد... روی کشته شدگان بنزین پاشیدند و هرچه از جامه و پارچه و چوب دستشان رسید، ریختند و همه را آتش زدند. کد... و گروهش برای

۱۸۲ در پشت پرده‌های جنگ
پنهان ساختن جنایت شان برآن شدند چند گوسفند به گردان بیاورند. (به عنوان کادوی دهقانان به مناسبت روز ارتش شوروی!) ۱۱ بره را به گردان بردند.

- چه عدد نحس و نکبتی!
ساموئلکو توجه ما را به عدد ۱۱ جلب کرد:
ساعت ۱۱، یازده کشته، یازده متجاوز و یازده بره...
- خوب، بعدش چه شد؟

یک پسر بچه ۱۱ ساله که برادر یکی از زنان کشته شده بود، با دیدن صحنه در گوشه یی پنهان شده بود. درست همین نوجوان درجه دار را شناسایی کرد.

همه خاموش ماندیم. آنچه که شنیدیم روان ما را تکان داد. اندیشه های ملال انگیزی به سرم انبار شد، هم درباره کشته های بیگناه، هم در باره باوری که به کمک انترناسیونالیستی به افغانستان داشتم و هم به شرف سربازی خود که غرق لجن شده بود. خوب، روشن است که چه افکاری میتواند پس از شنیدن آنچه که رخ داده بود، به سر سپید یک زنرال بیاید. ساموئلکو ادامه داد:

- کد... و درجه دار به همه چیز اعتراف کردند. گروه دستگیر شده و بازجویی آغاز گردیده است.

پرسیدم: آیا ببرک کارمل پیش از پرواز به مسکو در باره این رویداد جگر خراش آگاهی یافته بود؟
بروینکس با اطمینان گزارش داد:

- تابعیف هم و نیز رفیق X که در حضور او به کارمل گزارش دادیم. پرسیدم: پس چرا در فرودگاه در این باره چیزی نگفتند؟...

ساموئلکو گفت:
- همه از ما پنهان میکنند.

بروینکس گفت:
- درست همانگونه که ما همه چیز را از آنان پنهان میکنیم.

نیمه شب نزدیک میشد.

گفتم: در دوسه روز آینده به این ماجرا خواهیم پرداخت. از ساموئلینکو خواهش کردم از طریق مفاهمه با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان، اعضای حکومت، کمیته حزبی، سفارت، روشنفکران کابل، اکادمی علوم بر آتش این حادثه نفرت انگیز خاکستر بپاشند.

... و افزودم:

- فردا ساعت ۹ بامداد زمینه دیدار مرا با کشتمند در دفتر کارش فراهم سازید. با سرهنگ کاریف نزد او میرویم. به مترجم نیاز نیست. با کشتمند به زبان فرانسه صحبت میکنیم. میخواهم این «جام زهر»، شرم آور را به تنهایی بدون حضور شاهدان سر بکشم.

از برونیکس پرسیدم:

- گزارش محرم در این باره برای مسکو آماده است؟

- آری!

... و متن تایپ شده را روی میز گذاشت. پس از خواندن آنرا امضاء کردم، و تاریخ زدم:

ساعت ۲۴ / ۱۶ فوریه ۱۹۸۱.

به بستر رفتم، اما خواب به چشمانم ره نمییافت. خیالات مرا به آن روستای ماتمزده میرود. درباره چیزهایی بسیاری فکر کردم. درباره سیاست و استراتژی که ما در این جنگ برگزیده بودیم. بازهم و بازهم در باره جایگاه خودم در این جنگ. میکوشیدم در «بازسنجی» نقش خود بزرگنمایی نکنم. سباهی جای خود را میداند. من هم جای خود را میدانستم. آنهم هنگامی که رئیس ستاد نیروهای مسلح اتحاد شوروی مارشال اگارف از سوی اندرویف از کارزار سیاسی کنار زده شده بود. میدانستم همه تصمیم سیاسی در مسکو با توجه به دستاوردهای نبردها تدوین میگردد. وانگهی آنچه مربوط به پیشبرد جنگ میگردد، مسؤولیت همه چیز به دوش من بود.

مگر آیا بر تدوین «استراتژی سیاست بزرگ» آن نبردهایی که درباره آنها لب به سخن گشودم و بسیاری از نبردهای دیگر که درباره آن هنوز لب فرو بسته‌ام، تأثیر ندارند؟

مؤثریت اقدامات رزمی افغانستان شالوده‌یی را برای تدوین پروپاگند در عرصه سیاست خارجی ما میساخت. همچنان استحکام موقف ما در سازمان ملل، پیمان ورشو و نمایش توانمندی رزمی ما در برابر اردوگاه ناتو در گرو همین «مؤثریت» بود.

درست همین طور، با بزرگ جلوه ندادن و بزرگنمایی نکردن هیچ چیز، نباید هیچ چیزی را هم ناچیز جلوه داد. من نقش و جایگاه خود را میدانستم. بر من بود تا خود را در تراز بالا نگهدارم.

با اندیشیدن در این باره، از این پهلوی به آن پهلوی می‌گشتم و در پی یافتن پاسخ به این پرسش بودم: مستشار ارشد چه پیشنهادی، چه ابتکاری را برای بررسی مسکو مطرح نماید؟

و تنها به یک نتیجه رسیدم: در گام نخست باید در اینجا در افغانستان به پیروزی دست یافت، پیروزی بی‌چون و چرا و حاکمیت دمکراتیک خلق را تحکیم بخشید. دست کم بر ۲/۳ یا ۳/۴ حصه کشور. هرگاه به این مهم دست یابیم، آنگاه میتوانم با مسکو در تراز بایسته سخن بگویم: آنجا تنها زبان پیروزی را دوست دارند. و درست همانا میتوانند به پیروزمند گوش فرا دهند. درست آنگاه خواهد بود که خواهیم توانست پیشنهادهای اصولی مطرح نمایم. این طرحهای اصولی در برابرم مجسم میشدند.

خواب به چشمانم راه نمییافت. تلفن زنگ زد. ساعت ۴ سپیده دم بود. همسرم بود:

- باتو کریمه کشتمند امشب نزد من است. او همه چیز را در باره آنچه که رخ داده است، برایم باز گفت. دعا میکند و از پروردگار میخواهد جلو خونریزی را بگیرد. میگوید که احتمال درگیری بسیار است.

کوشیدم همسرم را آرام بسازم:

- بله، احتمال درگیری بسیار است. من ساعت ۹ بامداد نزد کشتمند میروم. چیزی خواهم اندیشید.

رئیس حکومت چنان نگران بود و به آن پیمانه سراسیمه که حتی همسرش را نزد همسر مستشار ارشد نظامی فرستاد تا نگرانی و پریشانی خود را با او در میان بگذارد. کشتمند آشکارا بر آن محاسبه میکرد که

همسر بیدرتگ مرا در روشنی خواهد گذاشت و به این ترتیب میتواند بیدرتگ تنبلی پدید آمده را به یاری من بزدايد.

جهاد ... در واقع يك سال بود كه روان بود. . . مگر جهاد سراسری تاكنون راه نیافته بود، پراكنده بود، در روستاها، جایی كه ملاها موقوف بهتری داشتند. مگر برای ما روشن بود كه رهبران پیشاور در پی آن بودند همه نیروها را بسیج سازند و مسلمانان را به راه پیکار با «بیخدایان» بكشانند. و آنها نزدیک بود به این مقصد برسند:

با تصرف هرات جهاد سراسری میتوانست راه بیافتد. مگر در هرات رهبران پیشاور از ما شكست خوردند.

اكنون جنایت در حومه جلال آباد دستاویز خوب و برگ برنده‌یی تازه‌یی به دست آنها داده بود.

نباید احتمال گسترش تنفر و انزجار از شوروی را در ارتش، نیروهای انتظامی وزارت كشور و خدمات اطلاعات دولتی و روشنفكران از محاسبه دور میانداختیم. آنگاه همه چیز بریاد میرفت: آیا میتوانستیم سیاه چلم را در جنگ با مردم و ارتشی كه به هواداری آن به پا برخاسته باشد، درگیر سازیم؟

نمیخواستیم حتی تصور كنم كه این كار به چه میتوانست بیانجامد.

ساعت ۷ بامداد ساموئیلنكو و برونینكس را فرا خواندم و دستور دادم: ۱ - در كابل، جلال آباد، قندهار، هرات، مزار شریف و كندز، سراز امروز از ساعت ۶ شام تا ۷ بامداد مقررات منع آمد و شد و گشت و گذار برپا گردد. با فرارسیدن بامداد در خیابانهای مرکزی شهرها خود روها و نفربرهای زرهي به گشتزنی بپردازند. باید شمار پاسبانان و پاسداران نهادهای دولتی، اداری و حزبی، ایستگاه رادیو، پست، بانکها، سینماها، مساجد و چهارراه‌ها را ۲ تا ۳ چند ساخت.

امشب در این شهرها كسان مظنون را باید بازداشت و به خاد سپرد.

۲ - همه این تدبیرها را با ژنرال بابه جان، نجیب، گلابزوی، كمیته مرکزی حزب دمكراتيك خلق افغانستان تا ساعت ۱۰ امروز هماهنگ ساخت. سفارت ما را نیز در روشنی بگذارید. هدف از تدبیرهای اعلام شده

برهم زدن جهاد سازمان یافته است. ژنرال چرمینخ تا چند لحظه دیگر میرسد. همه چیز را به او گزارش دهید. به ساعت ۹ نزد كشمند میروم. درباره همه چیز با او مشوره میکنم. فكر میکنم توافق او را در زمینه به دست خواهیم آورد.

به ساعت ۸ به ژنرال پتروخالكو دستور دادم، پس از هردو ساعت درباره اوضاع در كشور به من گزارش دهد. و در صورت وخامت اوضاع یا بروز كدام حادثه ناگهانی بیدرتگ گزارش دهد.

به ربانی نگر یستم، گو اینکه از آنور شیشه نگاهش از من كنده نمیشد.

پروردگارا! نگذار او بازهم ما را در تنگنا بیاندازد.

ساعت ۸/۵۵ با سرهنگ كاریف به كاخ نخست وزیری رسیدیم و به گونه غیر منتظره در آنجا با اسپولنیکف و نجیب روبرو گردیدیم كه از دفتر كار كشمند می‌برآمدند. با سردی باهم دست دادیم. سیمای پرازنگ نجیب بیانگر هیچ چیزی نبود و هیچ پسیایی نداشت. مگر از سیمای اسپولنیکف آشكارا نیشخند دیده درایانه‌یی برمی‌آمد. آنها به سرعت یاد از كاخ دور شدند. كاریف در حالی كه به سوی آنها مینگریست دهان به ناسزاگویی گشود. . .

... برای آنكه چند ثانیه را برای ارزیابی اوضاع در اختیار داشته باشیم، از كشمند خواهش كردم آنچه را كه گفت، تكرر كند. متوجه شدم كه او كف دست مرا خوانده است. روی پیشانی پهنش سیاهی آمد، و پیرامون چشمان سیاهش شبكه‌یی از چین لایه بست. او توانایی آنرا داشت برخود حاكم باشد و از همین رو به آرامی گفت:

- نجیب رئیس خدمات اطلاعات دولتی و ژنرال اسپولنیکف همین چند لحظه پیش به من گزارش دادند: جنایت كار گروهی از دشمنهاست كه یونفرم سپاهیان شوروی را پوشیده بودند. نیشخند اسپولنیکف را به خاطر آوردم و گفتم:

- همكارانم درباره این سیه كاری در محلی كه رو داده، بازرسی كرده‌اند، این جنایت كار سپاهیان است. كشمند رندانه به من خیره شد و گفت:

- باید بار دیگر همه چیز را بررسی کرد.
- همین امروز این کار را میکنیم. خواهش میکنم در ترکیب هیأت یکی از معاونان خود را شامل سازید.
راهم را گم کرده بودم که چگونه از آنچه رخ داده بود، پوزش بخواهم. هرچه بود توانستم به گونه‌ی بگویم که گویا جنگ است و جنگ پیامدهای ناگوار و اندوهباری دارد. مگر پای همه آوندهایم «جوبین» و بی‌بنیاد بودند. کشتمند سراپا گوش بود و لب به سخن نمی‌گشود. او مرا درک میکرد. مگر هیچ چیزی از دستش بر نمی‌آمد. ذخیره کلمات پوزش طلباندها به ته کشیده و عرق سردی بر پیشانی‌م نشست بود.
هرچه بود «جام زهر» ننگ بی‌آبرویی را تا آخرین قطره سر کشیدم. آنگه به آرامی به کشتمند سرشت تدبیرهای اتخاذ شده برای پیشگیری از ناآرامیها در کشور توضیح دادم.

دفتر کار رییس شورای وزیران را با احساس جانکاهی ترک گفتم. ژنرال بوریس تکاچ فرمانده کل سپاه چهارم در دفتر کارم انتظار مرا میکشید. نگرانی او را در رابطه با ماجرای که رخ داده بود، درک میکردم. او در این اواخر ترجیح میداد بامدادان برای گزارش به دفترم نیاید و اطلاعات را تلفنی برایم برساند. دلیل این کار او بروز یک رشته نزاکتها در مناسبات ما بود. او با اسیولنیکف و سفیر مناسبات نزدیک داشت. تکاچ رو به من گفت:

- رفیق مایورف! سپهبد یوری ماکسیمف فرمانده حوزه نظامی ترکستان به شما درود فرستاد و خواهش کرد برای شما گزارش بدهم. . . . به او از مسکو گفته‌اند آنچه که در حومه جلال آباد رخ داده است کار دشمنهایی است که یونیفرم شوروی پوشیده بودند. . . . و افزود: سپهبد ماکسیمف به من دستور داد این موضوع را تأیید کنم.

- شما هم کردید؟
- آری! با پیک محرم.
حوصلهام سر رقت! گفتم:

- این دیگر کاملاً آلوده کاری است.
تکاچ آغاز به تشرویی کرد:
- من چه میتوانم بکنم. به من دستور دادند.
با خود گفتم پروردگارا! یعنی آنها پای ژنرال ماکسیمف آدم روشن بین، مهربان و باگذشت را به این آلودگی کشانیده‌اند!
پرسیدم: حالا فرمانده کجاست؟
هنوز در تاشکنت است. پس از دوشبانه روز به مسکو پرواز میکند. برای اشتراک در کار کنگره.
در این هنگام سامویلنکو، چرم‌نیخ و برونیکس در آمدند. چرم‌نیخ گزارش داد:
- همه چیز هماهنگ شده، دستور در عمل پیاده شد.
رو به آنها کردم:
- باید بار دیگر آنچه را که رخ داده است در محل حادثه به دقت بازرسی کنید. با شما یکی از معاونان کشتمند پرواز خواهد کرد. نجیب را هم دعوت کنید یا یکی از معاونان او را.
از برونیکس خواستم مقارن ساعت ۱۲ سرهنگ خلیل و مشاورش ژنرال بروفچنکو را نژدم دعوت کند.





شناسنامه کتاب

در پشت پرده های جنگ افغانستان

نویسنده: الکساندر مایوروف

ترجمه: عزیز آریانفر

آرایش: شهرستانی

به کوشش: ف. فاضل و ن. عبدالرحمن

سال چاپ: ۲۰۰۹

ردن چاپ: دوم

شمارگان: ۱۰۰۰

ناشر: مرکز نشراتی میوند

دهکی نعلبنی، بازار قصه خوانی، پشاور

تلفون: ۲۵۶۵۵۲۰ و ۴۳۸۶۱

E-mail: nlcc@pes.comsats.net.pk

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دیاچه

ارتشبد الکساندر میخایلوویچ مایوروف مستشار رشد نظامی شوروی در افغانستان (در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱)، بر نخستین بار پیرامون رخداد های دراماتیک این دوره از تاریخ خونبار آن کشور، در کتاب دست داشته لب به سخن میگوید.
در باره این برهه از جنگ، استان تاکنون روشنی کمتری افکنده شده است.

بسیاری از ستاوردها و گفتاوردها از تاب یافته در کتاب «در پشت پرده های جنگ افغانستان» را (که از بایگ خانگی مؤلف برگرفته شده است) هیچگامی در هیچ جا نه دیده، نه خوانده، نه شنیده‌اید.